دعای روز اول ماه رمضان

بسم‌الله الرحمن الرحیم

«اللهمّ اجعل صِیامی فیهِ صِیام الصائمین، و قِیامی فیــهِ قِیام القائمینِ و نبِّهنی فیهِ عن نومــةِ الغافِلین، و هب لی جُرمی فیهِ یاالله العالمین واعفُ عنّی یا عافِیاً عنِ المُجرِمین»

خدایا قرار ده روزه‌ام را در این ماه، از روزه روزه‌داران واقعی. شب زنده‌داری‌ام را نیز مانند شــب زنده‌داران واقعی بپذیر. بیدارم کن از خواب بی‌خبران و گناهم را بر من ببخش؛ ای معبود جهانیان. درگذر از من ای درگذرنده از گناهکاران.

تخته‌سیاه

عکســی کــه می‌بینیــد، اینفوگرافیکی ماه رمضان در کشــورهای مســلمان و ســاعت‌های روزه‌داری آن‌هاســت کــه بــرای تخته‌ســیاه امروز انتخاب کردیم.

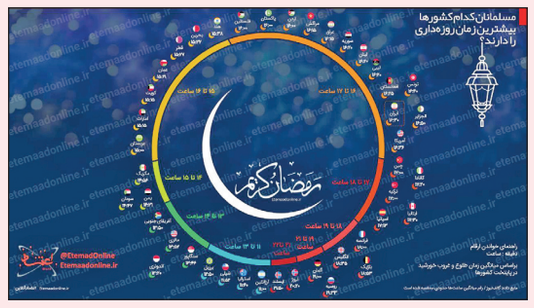

اعتماد
info@etemadnewspaper.ir
www.etemadnewspaper.ir
آیین‌نامه اخلاق حرفه‌ای روزنامه اعتماد را در سایت بخوانید

- صاحب امتیاز و مدیرمسوول: الیاس حضرتی
- جانشین مدیر مسوول و رییس شورای سیاستگذاری: بهروز بهزادی
- سردبیر: سیدعلی میرفتاح
- معاون اجرایی: حجت طهماسبی
- مشاور مدیر مسوول: محمد حضرتی
- رئیس سازمان آگهی ها: علی حضرتی
- نشانی: خیابان ستارخان، خیابان کوثر دوم، بن بست مینو
- تلفن خانه: ۶۶۱۲۴۰۲۵ - ۶۶۱۲۴۰۲۴ ■ نمابر: ۶۶۱۲۴۰۲۱
- توزیع: نشر گستر امروز ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰
- چاپ: نشر روزتاب ■ تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶

■ اذان ظهر: ۱۳/۰۱ ■ غروب آفتاب: ۲۰/۰۴ ■ اذان مغرب: ۲۰/۲۴ ■ اذان صبح فردا: ۴/۱۸ ■ طلوع آفتاب فردا: ۵/۵۷

حرف تو حرف

سید محمدعلی ابطحی

خاطرات خواندن و نخواندن‌هایش

مامــورانِ معذورتــر از همه در سیســتمِ اداری، مجریان صدا و سیما هســتند. معذورانی که کار دشــوارتری از سایر ماموران معــذور دارنــد. در سیســتم رســانه‌ای ایــران، از وقتــی که تلویزیون در ایران آمده، در بخش‌های خبری مجریان فقط همیشه خوانندگان خوبی برای اخبار بوده‌اند. هیچ زمانی نمی‌توانسته‌اند در جملات یا محتوا دخل و تصرفی داشته باشند. مردم هم این را می‌دانند. به همین دلیل کمتر شــده که با مجری خبری صدا و سیما در خیابان برخورد کنند و نگرانی‌ها یا دلخوری‌های خودشان را بر سر آنها خالی کنند. این مقدمه را داشته باشید...

قاسم افشار ســکته کرد. او از مشهورترین و پرکارترین مجریان خبر صدا و ســیما بــود. روزهایی کــه او خبر می‌خوانــد، روزهــای پربیننــده صــدا و ســیما بود. روزهای جنگ بود. خبرهای جبهه‌هــا را می‌خواند. با صدایش دلهره‌های جبهه‌ها، شــادمانی‌های پیروزی، اضطراب‌های اقتصــادی، موفقیت‌های ســازندگی، و اوج‌های دوران اصلاحات، همه با تصویر و صدای قاسم افشار به گوش‌ها می‌رسید. افشــار مثل بقیه مجریان البته که خبرخــوان بود و نه خبرنویــس و تحلیلگر. اما اگر قرار باشد به تلاشگران دوران جنگ و دفاع مقدس اهمیت بدهنــد، حتما افشــار هم مدال‌هــای خوبی می‌گیرد. در ته‌چهره‌اش گاهی که اخبار خبرنویســان افراطی را می‌خواند، می‌توانستی آرامش اینکه در قبال آنها مســوولیتی ندارد را دید. من که خیلــی در دوران مدیریت‌های دوران جنگ چهــره آرام و متینش را در راهروهای جــام جم می‌دیدم، نمی‌دانســتم که غیر از تصویر وصدای خوب، گرایش‌هــای مردم‌محورش هم اینقدر جدی اســت. بعدها که آزاد شــدیم خانواده‌ها تعریف کردند که قاســم افشــار در اعتــراض به نحوه خبرنویســی و قضایایی که بعدهــا کهریزکش معلوم شد، دست از خبرخوانی کشیده است. و به همان دلیل سال‌های غربت و دور از جعبه جادویی را برای خودش خرید. زندگی هیچ گوینده‌ای مثل قاسم افشار پرخاطره نشــد. خاطره خواندن خبرهای جنگ. پیروزی، دفاع، ســازندگی، اصلاحــات و در نهایت خاطــره نخواندن خبرهای حوادث ۸۸ به روایت نویسندگان صدا و سیما.

چسب وقیچی

مهرداد احمدی شیخانی

لغزیدن در بین خاطره‌ها

اینجــا آبــادان اســت، رادیو نفت ملــی. برای ما خاطره‌بازهای لب شــط، خیلی ســخت اســت که خاطره دیگــری را به این قدمــت وارد خاطره‌های خود کنیم و کنار آن بنشانیم. شاید یک جورهایی خودمان را تافته جــدا بافته می‌دانیــم و زمانه و منطقه‌مــان را دروازه ورود مدرنیتــه. جنگ هم یک جورهایی بر این افزود، آنجا که خرمشهر ۴۵ روز ایستاد و یکی را داشتیم مثل امیر رفیعی که به تنهایی ماند در آستانه پل خرمشهر تا دوستان و یارانش بتوانند به سلامت از شط رد شوند و او با یک قطار فشــنگ ماند و ماند. هنــوز هم جلوی پل مانده است، نه به امید نام که جز در خاطره ما خاطره‌بازان لب شط هیچ کس یادی از او نمی‌کند.

و این‌طور اســت که سخت می‌شــود تا کسی یا چیزی را به خاطره‌های‌مــان راه بدهیم. کم پیدا می‌شود کسی که بیاید و در خاطره‌مان بنشیند و یادمان بشــود و یادش بشــویم. ســاده نیست برای‌مان که در خاطرمــان راهش دهیم و جایش دهیم. می‌خواهد به تلخی باشد یا به شیرینی. اما برای ما خاطره‌بازان لب شــط کــه از «رادیو نفت ملی» خاطره داریم تا «خرمشهر آزاد شد»، یکی بود که خاطره‌مان شــد. در همــان روزهای دهه شصت. آن‌موقع که «رادیو نفت ملی» دیگر نبود ولی تلویزیون بود و هرروز انتظار شــنیدن خبر و چهره و صدایی که خاطره آن روزهای سخت شد. افشار یکی از آن خاطره‌های روزهای سخت ما بود، برای ما که هرکسی حق نداشت خاطره‌مان شود. او که همچون ماهی‌های شط لیز خورده بود بین خاطره‌های ما و در حوض ذهــن ما ماند. با اندوه و شادی ما همراه شد و روزی که دختر نازنینش به ناگهان رفت، همه ما با او غمگین شدیم. آنهایی را که خاطرشان را می‌خواهیم یکی یکی می‌روند و ما مانده‌ایم و خاطره‌های‌مان.

چه سخت است سر کردن با خاطره‌ها در زمان‌های که راه و رسم جهان در فراموشی است.

تیتر مصور | آتش ترامپ بر جهان

دیشمیکر

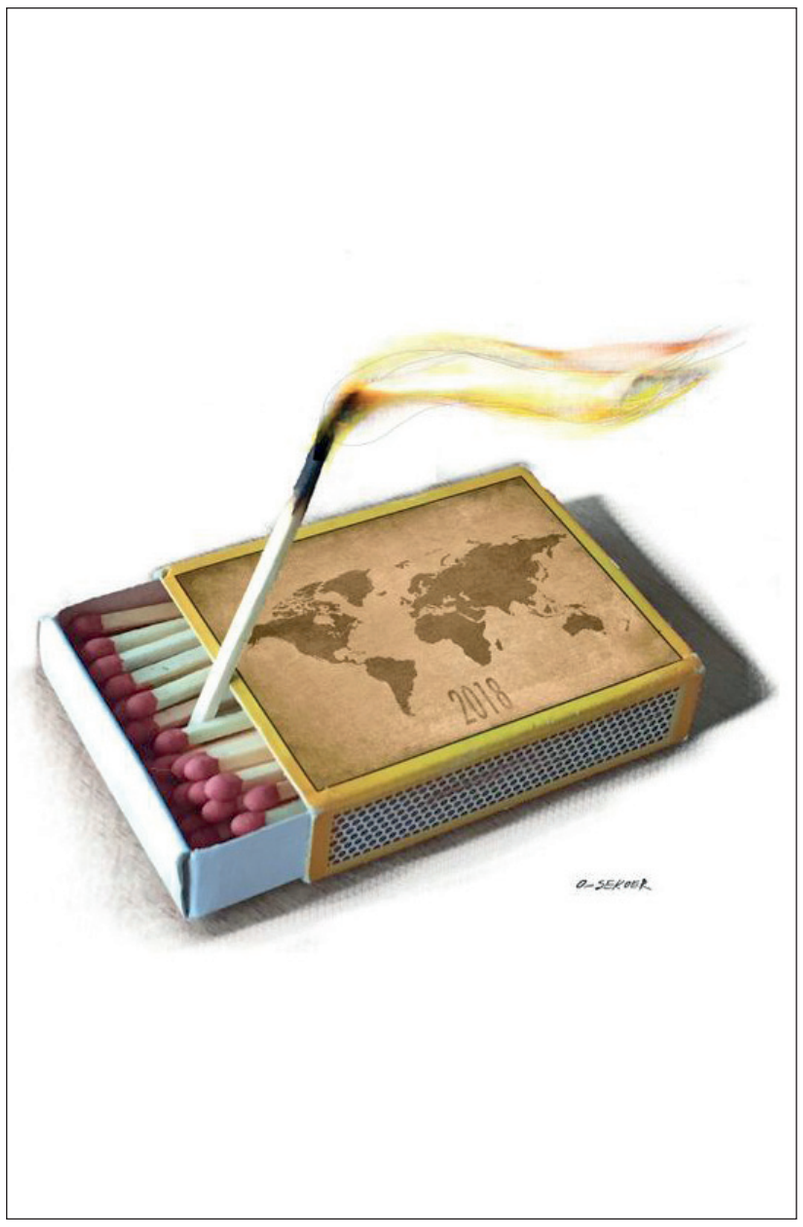

میکروسکوپ خصوصی من

امیر پوریا

فوتسال بانوان و ترس‌های تلویزیون

همواره به ایــن واقعیت عینــی و مبتنی بر روانشناسی اجتماعی اشــاره کرده‌ام که هر اتفاقی باید روی دهد تا بعــد، ظرفیت آن در فرد و جامعه شــکل گیرد. از گرفتن پنجری چرخ یک ماشین تا ورود خانم‌ها به استادیوم فوتبال، تا اتفاقی رخ نــداده، نمی‌توان و نباید حکم داد که فرد یا جامعه «ظرفیتش را ندارد». بدیهی است که دیکته نانوشته، غلط ندارد و بعد از رخ دادن هر کدام از اتفاقاتی که در عرف و عادات اجتماعی، نامعمول تلقی می‌شود، حتما احتمال گرایش‌های ناروای معدود وجود دارد. اما بزدلی و درجازدن است که از بیم همین گرایش‌ها، هیچ تغییری در خود پدیــد نیاوریم. هر گرایش انحرافی درست با تداوم اتفاق و به دســت آمدن مسیر درست آن، می‌تواند از بین رود و به پدیده‌ای بینجامد که نام والایش ارتقای سطح فرهنگ اجتماعی است؛ نه با پرهیز از ایجاد اتفاق.

اینها در شرایط امروز جامعه ما به این دلیل باید مطرح شود که طبق معمول و مطابق انتظار، سازمان صدا و ســیما در مقابل ابراز تمایل عمومی به پخش بازی‌های فوتسال بانوان ایران، واکنشی توام با ترس و احتیاط نشان داده است. وقتی به تاکید بر «دوری از ضوابط جامعه» توجه می‌کنیم و از آن سو به انبوه فیلم‌ها و سریال‌های فرنگی که از همین تلویزیون پخش می‌شوند و لباس شخصیت‌های زن در آنها بازتر از لباس بانوان غیرایرانی مسابقات فوتسال است نظر می‌افکنیم، می‌بینیم این فقط ترس و محافظه‌کاری نیست که دوستان را به این ممانعت از اتفاق مهم پخش بازی‌ها می‌کشــاند. بلکه نوعی اصرار به خوش‌خدمتی اضافه بر سازمان است. بناست اسباب نوعی تفاخر به مکتبی بودن و پایبند شعارها بودن را به دنبال داشته باشد تا «مدیر متعهد» را به عنوانی برای ایشــان بدل سازد. وگرنه، چگونه می‌توان مردم و احساسات ایرانی را از تماشــای بازی‌های تیمی که دو بار در ۲۰۱۵ و ۲۰۱۸ قهرمان آســیا شــده و این‌بار در فینال ژاپن را ۵-۲ درهم کوبیده و در همین مرحله نهایی رقابت‌ها، نتایج افسانه‌ای مانند ۱۴-صفر در برابر ترکمنستان داشته، محروم کرد؟

وقتی نشــریه‌ای ورزشــی بعد از این قهرمانی مقتدرانــه بانوان که حتی رویارویی با عبارات «خانم گل» برای ســارا شیربیگی و «خانم مسابقات» برای فرشته کریمی در آن مهیج است، تیتر می‌زند «آقایی بانوان فوتسال در آســیا» و از تعبیری مردانه برای توصیف موفقیت بانوان استفاده می‌کند، می‌توان احتمال داد که دوستان صداوسیمایی هم در اصل با همین پیروزی‌های زنانه، مساله دارند و طرح معذوریت و محدودیت شرعی برای پخش مسابقات، پوششی ظاهری است که در پس آن می‌توان لجاجت مردسالارانه را پنهان کرد.

کرگدن‌نامه

سیدعلی میرفتاح

جزئی از پیام

آقای افشار برای ما چیزی بیش از گوینده خبر بود. خودش هم می‌دانست که مردم روی او حساب ویژه باز کرده‌اند. بــرای بالا بردن او نیازی نیســت دیگر مجری‌ها را پایین بیاورم اما لازم اســت این نکته را بگویم که مجری تلویزیون «مامور معذور» نیست و نمی‌تواند از خودش سلب مسوولیت کند. یکی از مجری‌ها، شوخی و جدی گفته بود ما و مرده‌شورها فرق زیادی باهم نداریم. همان‌طوری که آنها کاری به بهشت و جهنم مرده زیر دست‌شان ندارند ما هم پیامی را که زیر دست‌مان آمده، می‌خوانیم و کاری به خوب و بدش، یا درســت و غلطش نداریم. مگر می‌شود؟ دنیای ما را خداوند طوری ساخته که همه ما نســبت به آنچه می‌کنیم و می‌گوییم و می‌رویم مسوولیم. «کلکم راع و کلکم مسوول». آنهایی که مســلمانند و به روز جزا باور دارنــد در کار و بار دنیا مسوولیت‌شــان دوچندان اســت. آنها نــه تنها در این دنیا باید نســبت به کرده و گفته خویش جواب بدهند، بلکه آن دنیا هم بایــد مقابل پیامبر(ص) یا امام علــی(ع) بایســتند و برای اعمــال خود دلیل بیاورند. از هیچ‌کــس، حتی نگهبــان در ورودی یا مامور ساده سد معبر شهرداری هم پذیرفته نیست که بگوید من مامــور و معذور بوده‌ام چه برســد به شــخصیت‌هایی که صدا و تصویرشان می‌توانسته مسیر زندگی «مردم» را تغییر دهد. ما آقای افشار را می‌دیدیم و صدای او را می‌شنیدیم اما در اصل پیام انقلاب اســلامی را می‌شنیدیم و ســخن رهبران و مدیران انقلاب را گوش می‌دادیم. هر لحن و آهنگی که او به صدایش می‌داد می‌توانست تاثیر و تاثر متن زیر دستش را بالا و پایین کند. مشهور است که امام خمینی(ره) به محمد هاشمی سفارش کرده بود تا پیام‌های رهبری را مریم ریاضی بخواند. تفطن امام به لحن و توان خانم ریاضی نشــان می‌دهد که آن بزرگوار تا چه حد فرم هنری را در آن برهه حساس، مهم می‌دانســت وجدی می‌گرفت. این فرم بسیار بسیار مهم اســت و می‌تواند بار احساسی و عاطفی پیام‌های سیاسی را دستکاری کند. به خصوص در دهه اول انقلاب مجری‌های تلویزیون اهمیت‌شان چند برابر امروز بود، زیرا مردم دریچه دیگری برای ارتباط با رهبران انقلاب نداشتند و راه دیگری برای شــنیدن حرف مقامات، عملا وجود نداشت. کافی بود -فی‌المثل- یک مجری متــن قرارگاه خاتم را با صلابت نخواند یا موقع خواندن دســتورات انقلابی صدایش بلرزد و تپق بیجا بزند. این تپق‌ها و لرزش‌ها وقتی از آنتن رادیو و تلویزیون مخابره می‌شدند چند برابر می‌شدند و می‌توانســتند روی مردم انقلابی و نگران تاثیر سوء بگذارند و چه‌بسا آنها را از همراهی با نظام باز دارنــد. از آن طرف هم اگر مقتدرانه متن خبر را می‌خواندند اقتدارشان در حین انتشار چند برابر می‌شــد و مــردم را در سرســپردگی به رهبر انقلاب مصمم‌تر می‌کرد. پس انصاف این است که در پیروزی‌ها و در عبور از بحران‌های این چهاردهه ســهمی را هم به مجری‌های تلویزیون اختصاص دهیم و نقش موثرشــان را یادآوری کنیم. شــاید برای نســل امروز که مهم‌ترین پیام‌های سیاســی را از توییتر و پســت‌های بی‌روح اینترنتی دریافت می‌کنند صــدای مجری‌های تلویزیــون چندان اهمیتی نداشته باشــد. روزگار عوض شده و آنقدر تلویزیون رقیب ریز و درشت پیدا کرده که احتمالا امروزی‌ها نتوانند درک کننــد که چرا «ما» تا این حد از خبر فوت افشــار متاثر شده‌ایم و چرا نسبت به مجری‌های قدیمی حســی توام با مهر و عاطفه داریم. واقعیت این اســت که لحن صادقانه افشار طوری بود که نمی‌توانست پیامی را که قبول ندارد بخواند. او بلندگو نبود بلکه جزئی از پیامی بود که می‌خواند. او رسانه نبود بلکه عین پیام بود. یک بار دیگر صدایش را بشنوید تصدیق می‌کنید که از سر صدق خودش را به خبر ضمیمه کرده و تبدیل به بخشی از پیام شده... شــاید همین که بعدا نخواند و کار و بارش را تغییر داد باعث شــد تا در چشم ما بزرگ‌تر و عزیزتر شود.

در همین حوالی

قاسم افشار، گوینده سابق اخبار درگذشت

نبود، ولی عزیز بود

قاســم افشــار ۹ ســال بعد از آخریــن روزی که به استودیو صدا و سیما رفت و برای مردم خبرهای روز را خواند و در آخرین چهارشــنبه اردیبهشت، از دنیا رفت. اما غیبت ۹ ساله‌اش در صدا و سیما باعث نشد تا خبر درگذشتش به حاشــیه برود و کسی خبردار نشود. صبح روز چهارشنبه خبرگزاری‌ها یک به یک تیتر زدند: «قاسم افشار، گوینده ســابق رسانه ملی درگذشت» و آرام آرام همه خبردار شدند. در توضیح خبر درگذشت او نوشته شــد: «این گوینده شصت و شش ساله به دلیل سکته قلبی از میان ما رفت» و در ادامه خبر توضیحاتی درباره کارنامــه کاری او آمده بود و جدایی‌اش از رسانه ملی در سال ۸۸.

بعضــی از خبرگزاری‌هــا ســراغ خاطــرات قدیمی ایــن گوینــده رفتنــد و از خوانش متــن راهنمایی زایران بــرای حرم آســتان قــدس رضــوی گفتند و برخــی دیگــر هــم از روایــت خاطراتــی کــه باعــث شــد تــا افشــار گویندگــی را رهــا کنــد و ترجیــح دهــد خــارج از جام‌جــم و در دفتــر کار، دور از دوربیــن و هیاهــوی خبرهــا کار خــود را ادامه دهد.

در خبرهــا هیچ توضیحــی درباره اینکــه در این ۹ ســال، گوینده محبوب اخبار چــه می‌کرده و چطور به زندگی ادامه داده، نبود. شــرح مختصری از او در خبرگزاری ایسنا از یک ملاقات ساده یکی از مدیران خبرگزاری صدا و ســیما با افشــار هم منتشــر شد؛ شرحی که در آن افشــار روایت می‌کند به دلیل قند بالا و ضعف بینایی از مونیتــوری ۴۰ اینچی در دفتر کارش استفاده می‌کند و به دلیل آنکه سیگنال‌های رســانه ملی به ســاختمان او نمی‌رســد، تلویزیون نمی‌بیند.

اما حتی انتشــار این شــرح‌حال هم باعث نشــد تا افشــار به خبرها بازگردد و این دیــدار و روایتش یا تحلیل‌های بعدی را تایید و تکذیب کند. آنچه مسلم اســت، گوینده کهنه‌کار یک روز در حوالی تابستان ســال ۸۸ تصمیم گرفت دیگر به ساختمان جام‌جم پا نگــذارد و نگذاشــت. ایــن ســال‌ها را در غیبت و ســرگرم زندگی خود گذراند، بدون آنکه بداند وقتی صبح اردیبهشــتی باران‌زده، خبر درگذشتش روی خروجــی خبرگزاری‌هــا می‌آید، نه تنهــا همکاران و آشــنایانی که در ایــن ۹ ســال همــراه بودند که اکثریت جامعه ایرانی متاســف و عزادار می‌شــوند و در شبکه‌های مجازی با ستایش از شرافت و صداقت قاسم افشــار، یاد و خاطره‌اش را زنده نگه می‌دارند؛ انگار نه انگار که ۹ ســال تمام با مردم رودررو نشد و خبر نخواند و معنای این بیت از شعر حافظ شد: «ای غایب از نظر که شــدی همنشــین دل... می‌گویمت دعا و ثنا می‌فرستمت».

زیر ذره‌بین

باران کوثری

نوستالژی ماندگار

قاســم افشــار در کودکــی بــا پایان برنامــه کــودک بــرای مــن روایت می‌شد.

وقتی که خوشــی تمام بود و حالا می‌آمــد تا حرف‌هایی بزنــد و چیزهایــی بگویــد کــه مــن ســردرنمی‌آوردم و نمی‌دانســتم که تا چه اندازه مهم است.

باید بزرگ‌تر می‌شــدم تا می‌دانستم با آن قیافه خونسرد و آرام، خبرهای مهم دفاع مقدس را می‌خواند و از اتفاق‌های مهم این سرزمین می‌گوید.

اما قاسم افشار در بزرگسالی برای من معنای دیگری پیدا کرد. در برهه‌ای از زمان نشان داد که می‌شود همراه مردم ماند، حتی بــه قیمت از دســت دادن شغل و عشق و علاقه حقیقی.

ایــن ۹ ســال بارهــا و بارها به قاســم افشــار فکر کــردم. به جــای خالی که حضور پررنگی داشــت و به نوستالژی مانــدگاری کــه حتــی در غیبت هم فراموش نشــد؛ برخــلاف خیلی‌ها که ماندند، دیده شدند و خبر خواندند.

نگاه آخر

محمدصالح علا

مرگ کسب و کار ما است

مــن از آن روز که آقای ناصر چشــم‌آذر عازم عالم ناز شده‌اند، هنوز زمستانم. از چشم‌هایم بــرف می‌بــارد. دهانم یــخ‌زده. نمی‌دانم چه بگویم. به نظرم مرگ کســب‌وکار ما شــده است. پارســال که همه تند تند می‌رفتند با خودم گفتم: بالاخره مرگ هم ســر شوخی را بــاز کــرد. آخر یعنــی چه کیارســتمی پــر، افشــین یداللهــی پــر، علــی معلم، پرویــز بشــر دوســت، داوود رشــیدی، حســن جوهرچی، رکن‌الدین خســروی، علی‌اکبــر صارمــی، ســیمین بهبهانــی، ســیمین دانشــور، مهدیه الهی قمشه‌ای، داریوش شــایگان همــه رفته‌انــد و هنوز از اینهــا کــه رفته‌انــد هنوز یک نفرشــان بازنگشــته‌اند. کی دیگر عباس کیارستمی برمی‌گردد. با این که خــود او گفت: «اینجا مــا کاری مهم‌تــر از بــودن نداریم یــا کار اصلی ما در اینجــا بودن اســت.» امروز هم همکار گرامــی ما آقای افشــار عــازم عالم ناز شــده‌اند. کاش تا دلار ارزان بود یا ترامپ از برجام خارج نشده بود، پارچه سیاه زیادی وارد می‌کردیم...

هشتگ روز

#قاسم_افشار

این تکه‌های خاطرات ما است که خاک می‌شود

خبر رســید «قاسم افشــار» در ســن ۶۶ سالگی و بر اثر ســکته قلبی درگذشــت. این خبر هم مثل تمام خبرهای دیگــری که مرگ آدم‌هــا را روایت می‌کنند، تلــخ بود و دلخراش اما از جنســی دیگر. انگار میان کلماتی که کنار هم جفت و جور شــده بودند تا پیام رفتن گوینده قدیمی اخبار را مخابره کنند، آهی از جنس مردم هم بــود که حجم اندوه وارده را چند برابر می‌کرد. خبر فوت قاســم افشار که رســید، کلمات میان مــردم رژه رفتند. همه‌جا پُر شــد از حرف‌هایی که بوی مردمی بودن قاســم افشــار را می‌داد، روایت می‌کرد. به ایــن بهانه نام قاسم افشــار در توییتر هشتگ شــد. کاربران این شــبکه اجتماعــی پیام‌هــای مهرآمیز خــود را با هشــتگ «قاسم_افشــار» راهی توییتر کردند و از مردی گفتند که تکه درشــتی از خاطــرات مردم این ســرزمین بود؛ کاربــری با انتشــار تصویری از قاسم افشــار در تلویزیون نوشــته: «آنها که تاریخ می‌خوانند، تو را فرامــوش نخواهند کرد»، کاربری توییت کرده: «او تنها کســی بود که شرافتمندانه از صداوســیما کناره‌گیری کرد و بــه خاطر مردم دست از موقعیت شغلی و امکاناتی که از آن طریق به دست می‌آورد، شســت»، کاربری توییت کرده: «هر چی شــبکه‌های اجتماعی رو نــگاه می‌کنم نمی‌بینم کســی مطلب بدی علیه قاســم افشــار نوشــته باشــه... این‌جوری باید رفــت»، کاربری نوشــته: «توجه کردین کم‌کم نوســتالژی‌هامون هم دارن میرن یا خراب میشــن یا تموم می‌شن؟ یــه روز به خودمــون میایم و می‌بینیــم هیچ چیز آشنایی دور و برمون نیســت، دنیای اطراف کاملا غریبه شــده، با هیچ نخی به اطراف وصل نیستیم. قبــل از اون روز باید مرد»، کاربــری توییت کرده: «قبل‌تر قاسم افشار ســه بار تیتر زندگی «مردم» شد. بار اول وقتی بود که گفتن مداد پاک‌کن پریده به حلق دختــرش و فوت کــرده، دوم وقتی گفتن دیگه نمی‌ره صدا و سیما و... کاش این‌بار سوم خبر بهتری ازش می‌شنیدیم، حیف!»، کاربری نوشته: «عشق یک نویسنده، به نوشــتن است. عشق یک شــاعر به ســرود. خواننده عاشــق خواندن است و هنرپیشه عاشق بازیگری. گوینده هم عاشق گفتن و خواندن است. او نمرد. قاسم افشــار را می‌گویم. دق کرد. کســی که ۹ سال از عشــقش دور باشد، دق می‌کند. نمی‌میــرد»، کاربــری توییت کرده: «جای گوینده میان ما خالی خواهد بود»، کاربری نوشــته: «این تکه‌های خاطرات ماســت که خاک می‌شــود...» کاربری توییت کرد: «امروز مردی که شــرافتش را نفروخت درگذشت»، کاربری نوشته: «همه بهانه کار و شــهرتش، گویندگی را رها کرد تا «رها» باشد. «آزادگی» ســبک زندگی او بود»، کاربری توییت کرده: «قاســم افشــار برای ما دهه شصتی‌ها خودِ نوســتالژی بود»، کاربری با انتشار تصویری از دوران کودکی قاسم افشار نوشته: «یک لحظه شرافت خرج کرد، تا ابد آبرو خرید»، کاربری توییت کرده: «جای امثال شــما در صدا و ســیما محال اســت که فراموش شــود»، کاربری نوشته: «شــما فقط یک گوینده خبــر نبودیــد، روح‌تان شــاد که دهان به دروغ باز نکردید ای مرد بزرگ!» و در نهایت کاربری نوشــته: «برخی ســتاره‌ها هم هســتند که به وقت آزادگــی، فدایی می‌شــوند، چشم‌های‌شان را می‌بندند و نورافشانی نمی‌کنند تا رد سحر گم نشود»

عکس‌نوشت

شاید به نسبت سرعت انتشار خبرها و بیات شدن‌شــان در روزگار فعلــی، خبر بازگشت خانم گل فوتسال آسیا به زادگاهش، کرمانشــاه، کمی بیات باشد و عکس آن‌هم همین‌طور. این خبر نیمه‌شب سه‌شنبه رسید، اما کمتر کسی به مجموعه عکس‌های منتشر شــده آن دقت می‌کند و به زندگی که این دخترها با ســختی در آن افتخار و غرور برای مردم یک سرزمین می‌سازند، توجه می‌کند. برای همین اســت که این عکس را دوباره منتشر می‌کنیم؛ عکسی که خانم گل آســیا را در آغوش پدرش نشان می‌دهد با لبخندهای پرغرور مــادرش و آرزو می‌کنیــم؛ ورزش زنــان حمایت شــود و ایــن زنان حماسه‌ســاز، با مرارت و مشکلات کمتری، مسیر خود را ادامه دهند.